

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که بود درباره توضیح و تحلیل واجب تخیری بود و حقیقت وجوب تخیری یا واجب تخیر چیست؟ وجه سومی که ایشان مطرح نمودند، مرحوم نائینی، ارجاع تخیر شرعی به تخیر عقلی است. فرمودند اینکه هو أن الواجب فی الحقيقة فی الواجب التخییر هو الجامع بین الأفراد الذی، این الذی صفت جامع است یوثر فی الملائک الواحد. فرمودند که نکته شان این که آن جامع بین افراد دارای ملاک واحد هستند. آن جامع که دارای ملاک واحد است، آن سبب شده که به اصطلاح انسان مخیر باشد، بین افراد مختلف. پس این تخیر در حقیقت یک نوع تخیر عقلی است. چرا؟ چون ملاک در همه هست.

فرض کنید به عنوان مثال اگر ملاک در باب کفاره کیفر باشد، یک نوع زجر انسان باشد که انجام ندهد این در عتق هم هست، صیام شهرین هم هست، اطعام ستین مسکین هم هست. پس ملاک یکی است. این خلاصه، البته من دو کلمه از ایشان خواندم بقیه را آقایان مراجعه بفرمایند، چیز خاصی ندارد. بعد ایشان اشکال می کنند فان وجود الجامع، بعد جواب می دهد از این، یعنی اشکال را بین الأفراد، و إن کان مما لابد من فراراً من المحذور المتقدم. این مراد ایشان از محذور متقدم در عبارت خود آن شخص بود که من نخواندم. در عبارت این است که لوضوح ان المتعدد بما هو متعدد لا يمكن أن يقتضي أثراً واحداً، لان الواحد لا يصدر إلا عن الواحد روی قاعده الواحد لا يصدر منه إلا الواحد، والواحد لا يصدر إلا عن الواحد إلا من واحد. پس باید ملاک یکی باشد تا بشود متعدد از او جاری بشود.

ایشان می گوید و إن کان مما لابد من وجود الجامع إلا أن ليس كل جامع ينفع في التخییر العقلی، هیچ این طور نیست که هر جا جامعی بود، تأثیرش در تخیر عقلی باشد. بل يعتبر فی الجامع، جامعی که در تخیر عقل باشد، یكون أمراً غریباً عرفياً، آن جامع باید جامع غریبی باشد، جامع عرفی متعارفی باشد. یصح تعلق التکلیف به بنفسه، که بشود تعلق به آن یکی تعلق بگیرد. لذا ایشان مثال می زند که به حیث یكون من المسببات التولیدیة، بل لا يكفي مجرد كونه مسبباً، عرض کردیم کلمات مسببات تولیدیه چیزهایی هستند که انسان خود آن مسبب را نمی تواند ایجاد بکند، سببش ایجاد می کند؛ مثلاً می گویند کاغذ را بسوزان، انسان نمی تواند سوزاندن را ایجاد بکند، می تواند کاغذ را در آتش بیندازد این را اصطلاحاً مسببات تولیدی می گویند. به خلاف اینکه بگویند این استکان را بلند کن، خود استکان را می تواند بلند کند. این غیر تولیدی است.

بله، بل لا یكفي مجرد كونه مسبب، بل، مثلاً لآن، اذ التسخين مثلاً ایشان مثال می‌زند که گرم کردن آب ممکن است با آتش باشد، ممکن است به شمع و خورشید باشد. هر دو آتش آب را گرم می‌کنند، اما جامع عرفی نیست، یعنی آتش با خورشید را جامع عرفی نزدیکی حساب نمی‌کنند. لذا و مع ذلك ليس بينهما جامع قريب عرفي پس معیار در تخییر عقل این است که یک جامع عرفی غریبی باشد.

و إن كان بينهما جامع عقلي لا محالة، حتماً یک نکته‌ای در خورشید هست و در آتش هست که هر دویشان می‌توانند آب را گرم بکنند. حتماً جامعی هست، لکن جامع عرفی نیست. بله، و تباین افراد خصال کفاره عرفاً، اینکه خصال کفاره مثلاً عرفاً، مثلاً عتق یک واقعیتی است، اطعام ستین مسکین چیز دیگری است، صوم شهرین چیز که عرض کردم.

ليس به أعدل من تباین الشمس والنار، فلا يمكن إرجاع التخییر العقل بينهما إلى التخییر العقلي، این را نمی‌شود تخییر عقلی را، شرعی را به تخییر عقلی ارجاع داد. این خلاصه وجه و خلاصه اشکالات مرحوم آقای نائینی که در تخییر عقلی باید جامع قریب عرفی باشد.

عرض می‌کنم خدمتان که اولاً در خود آن وجهی که ایشان فرمودند، سابقاً عرض کردیم، باید یک مقداری در خود او به اصطلاح توضیح داده بشود. عرض کردیم در مورد خطاب تخییر عقلی و تخییر شرعی، نکته سر جامع و ملاک ایشان مطرح کردند، اصل نکته این نیست. اصل نکته این است که این تصور هست که در امور اعتباری، آن چیزی که محل کلام قرار می‌گیرد، آن خطاب است، خطاب را باید حساب بکنیم. آن خطاب را حساب می‌کنیم، اگر نسبتش به همه افراد علی حد سواء بود، به آن می‌گوییم تخییر عقلی. تخییر عقلی معنایش این است: نسبت عام باید به همه افراد علی حد سواء باشد.

مثلاً اگر فرض کنید مثلاً بعضی از افراد عام می‌خواهند طولی درستش بکنند، آن جا جای عام نیست. مثلاً شنیدم یک ... می‌گفت که اکرم أطيعوا الله وأطيعوا الرسول وأولي الأمر، اگر امام معصوم باشند، ایشان را آورده، نباشند، فقیه اولی الامر است. خوب این ها طولی اند. خطاب واحد نمی‌شود افراد طولی را شامل بشود. خطاب واحد افرادی که در عرض واحدند. و لذا یک تعبیری دارند که طبیعت نسبت به افراد به یک نسبت واحد صدق می‌کند. و این اختصاص به این قسمت ندارد، اصولاً کلام، مواردی که از این قبیل داریم، این ها کلاً نکته اساسیش آن خطاب است. روی ملاک حساب نکرده‌اند.

مثلاً اگر گفت «اکرم العلماء» ما اینجا یک هیئت داریم که اکرم باشد، هیئت اکرم باشد. یک متعلق داریم که اکرام باشد، یک متعلق المتعلق داریم که علما باشد. این تحلیل شان کلام را این جوری است دیگر. اکرم العلماء، یک حکم داریم که مفاد هیئت است. یک متعلق داریم که اکرام است، یک متعلق المتعلق که علما باشد.

که عرض کردیم مرحوم نائینی، موضوع در اصطلاح نائینی همین متعلق المتعلق است. وقتی صحبت موضوع می‌کند مرادش این است، یعنی العلما، نه اکرام. خوب بعضی‌ها هم به خود اکرام می‌گویند موضوع، حالا اصطلاحات است، باید با اصطلاحات آشنا بشویم.

ببینید در اینجا، شما مثلاً اکرام، وجوب، مثلاً مفاد هیئت وجوب است. ممکن است استحباب هم باشد. شما ببینید اگر مفاد هیئت در اینجا وجوب بود، این وجوب علی سنخ واحد. این جور نیست که این وجوب مثلاً در علمای اصولی یک جور باشد، در علمای فقیه یک جور دیگر باشد، در علمای ادیب مثلاً سنخ دوم نه، وجوب یک وجوب است. این را می‌گویند تخییر عقلی. این تخییر عقلی فقط بین افراد موضوع، آن نیست. تخییر عقل این است؛ یعنی انواع وجوب را شما تصور می‌کنید، در تمام موارد شکل نواخت است.

نمی‌شود بگویید اینجا وجوبش این جوری است که مثلاً درباره فقها وجوبش عینی است، اما درباره اصولی این وجوبش کفایی است، مثلاً دو سنخ وجوب است، نه، این جوری شما نمی‌توانید اثبات بکنید.

یکی از حضار: ممکن است دو مراتب باشد متناسب با عالم بیشتر، اکرام بیشتر.

آیت الله مددی: باید بیان بکند. اگر گفت اکرام علما یکنواخت است. کما اینکه خود اکرام، مثلاً آیا اکرام به مهمانی کردن است یا اکرام به پول دادن است. بگوییم در فقها یک جور است اکرام، در اصولیین جوری دیگری، این نمی‌شود اثبات کرد اصلاً تخییر عقلی معنایش همین است. یعنی اگر گفتیم اکرام به معنای پول دادن است در همه همین است، در همه یکنواخت است. اگر گفتیم اکرام به معنای مهمانی کردن است در همه یکنواخت است. اختصاص به عنوان عالم هم ندارد برای اینکه روشن بشود. ما تخییر عقلی را اینجا می‌دانیم.

اگر معنا شد مثلاً مفاد هیئت در یک جایی وجوب باشد، یک جایی استحباب باشد، این را اصطلاحاً تخییر شرعی می‌گوییم، دو سنخ هستند. اینکه ایشان برداشت کردند، نوشتند، که ارجاع احد و ما به تخییر عقلی، ایشان در حقیقت باید این را مرحوم نائینی توضیح می‌دادند، که ما درباره اعتبارات، آن چیزی که خطاب است حساب می‌کنیم. الان شما نگاه کنید در همین مثالی که من زدم، هم حکم را حساب کردیم، هم متعلق را حساب کردیم، هم متعلق المتعلق.

نمی‌شود بگوییم مثلاً اینجا مرادش این است: اکرام العلما در درجه اول فقها، اگر فقها در شهر نبودند، اصولیین، اگر اصولیین نبودند، ادبا، همچنین چیزی نمی‌شود اثبات کرد. نه طولیت را می‌شود اثبات کرد، نه تخییر شرعی را می‌شود اثبات کرد. اثبات افراد طولی، که اولاً این اگر نبود آن، همان طور که این آقا خیال کرده، مثلاً «أطیعوا الأمر منکم»، ابتدا شامل امام می‌شود، امام نبودند، شامل فقیه می‌شود. این طولیت، اگر مراد ایشان طولیت است،

این نمی شود اثبات کرد اولی الامر نمی شود با این تعبیر اثبات کرد. پس مراد از تخییر عقلی، در آن جایی است که آیت الله مددی: خود عناوینی که در خطاب آمده، عنوان دارای یک حقیقت واحد است در تمام افرادش یکنواخت است. اگر وجوب در همه وجوب است. اگر اکرام به یک معناست در همه به همان معناست. اگر علما به یک معناست در همه به همان معناست. اما اینکه علما مراد مخیر هستی یا فقها یا مثلاً اصولیین، یا طولیت دارد؛ اول فقها، بعد اصولی، این اصلاً در نمی آید از خطاب.

آن نکته ای هم که آمدند گفتند، تخییر شرعی با تخییر عقلی فرق می کند، آن نکته ای است که در خطاب لحاظ کردند. در خطاب، ببینید وقتی گفت یجب اکرام العلماء، «یجب» به یک معناست، نه اینکه در یک جا به یک معناست، یک جای دیگر معنای دیگری دارد. یا بینشان مثلاً تخییر دارد که شما یا وجوب عینی باشد یا استحباب باشد. بگوید یا اکرام علما، فقها واجب یا اکرام اصولیین مستحب است. اگر عنوان را عوض کردم می شود تخییر شرعی، خطاب را که عوض کردم می شود تخییر شرعی. این جامعه غریب و عرفی که ایشان فرمودند، نکته ای نیست که قابل قبول باشد.

پس نکته در باب تخییر عقلی و تخییر شرعی این است که عرض کرد. خطاب. و لذا اگر کسی آمد گفت تخییر شرعی بر مثلاً به معنای تخییر عقلی است، باید بگوییم ارجاع داده. خب خود ارجاع علی خلاف القاعده است، خود ارجاع علی خلاف القاعده است چرا؟ چون در واقع خطاب، باب خطاب معتبر است. وقتی خطاب یکنواخت است، دیگر نمی شود ارجاع داد. و لذا باید مرحوم نائینی تقریب استدلال این طور می کردند که چون خطایش فرق می کند، پس خطاباً تخییر عقلی غیر از تخییر شرعی است. اصلاً خطاباً فرق می کند.

شما آمدید از باب ملاک چرا؟ چون می خواستید تخییر شرعی ارجاع بدهید به تخییر عقلی و در باب اعتبارات ارجاع اصلاً درست نیست، در باب اعتبارات ارجاع کار صحیحی نیست. اصلاً نمی خواهند این راهی که مرحوم نائینی رفتند. در باب اعتبارات، ارجاع دادن کار صحیحی نیست. یعنی می خواهند ارجاع بدهند، چون می خواهند ارجاع بدهند، به جای اینکه از خطاب این را بفهمند، رفتند تصرف روی مبادی جعل کردند، روی مبادی خطاب. ملاک، حبّ و بغض و اراده، این ها سه تا مبدأ جعل هستند. در مقام جعل، ببینید دقت کنید، اینکه در مقام جعل است، بعدش مرحله چهارم جعل است. چرا رفت رو ملاک؟ چون می داند تخییر نیست دیگر در او، گفته اکرم العلماء، در آن تخییر ندارد که.

یا گفت عتق و یا صوم شهرین متتابعین یا اطعام ستین مسکین، خب این نمی تواند بگوید خطاب واحد است، سه تا خطاب است، سه تا عنوان است. دقت کردید؟ مادام سه تا عنوان است، نمی شود دیگر خطاب یکی است، تخییر عقلی باشد انطباق دارد، مثل آن مثال هایی که من زدم. لذا در حقیقت این قائل می خواهد ارجاع بدهد تخییر شرعی را به تخییر ارجاع بدهد. به لحاظ خطاب که نمی شود این کار، مجبور شده برود روی مبادی خطاب، روی مبادی جعل. عرض کردم روی مبادی جعل، یا رفتند روی ملاک، یا رفتند روی اراده. عده ای روی اراده رفتند.

در صورتی که اگر بخواهیم تحلیل دقیقی بدهیم، ما باید خطاب را حساب بکنیم، به مبادی اش چیکار داریم؟ آن خطاب را الان باید نگاه بکنیم. در تخییر عقلی خطاب یکی است، در تخییر شرعی خطاب دو تا یا سه تا است. این که ایشان می گوید ارجاع، این ارجاع الاخلاف، اصلاً امور اعتباری نمی شود ارجاع داد، این «الواحد لا یصدر الا من الواحد» اصل فلسفی حالا، معنایش هم چی جای خودش، قطعاً ربطی به اعتباریات ندارد.

ممکن است علت یک به اصطلاح تک چیزی، یک جهت خاص باشد، اصلاً یک نکته دیگری علت یک چیز دیگری باشد. بله، خیلی جاها ملاکشان یکی است، بعضی جاها، مثلاً می گوید شما مخیرید مثلاً برای امروز یا آب پرتقال بخورید یا آب سیب. چرا؟ چون آب پرتقال دارای آثار خاصی است به قول امروزی ها ویتامین مخصوصی دارد، روی یک جهاتی از بدنتان تأثیر می گذارد، آب سیب روی جهت دیگر تأثیر می گذارد. آن هم خوب است، این خیلی خوب. اینجا ملاک واحد است به خاطر تأثیری که این دو تا آب میوه دارد.

اما ممکن است بگوید آب پرتقال می خوری یا آب سیب، نه به لحاظ آثاری که در سیب هست، به لحاظ اینکه فرض کن در خانه اش درخت سیب دارد، سیب مجانی است برایش، احتیاج به خریدن از بازار ندارد. آورد، او که به آن ملاک نیست، ملاک آثار و تکوینش را نمی داند، ویتامینش را نگاه نکرده، روی نکته خاص دیگری برداشته آورده. این لازمه اش این نیست در اعتبارات حتماً ملاک یکنواخت باشد، اینجا یک جنبه ی ملاک عبارت از این است که تأثیر طبیعی اش مثل هم هستند، نزدیک هم هستند، یک جا به خاطر اینکه یکی شان ارزان است، یکی اش نه، یکی مفت است یکی باید بخرد، آثاری که دارد به خاطر آثاری که دارد باید بخرد.

و اشکال نکنید که این مطلب در امور شخصی و عرفی می آید، در امور قانونی نمی آید، نه تصادفاً در امور قانونی هم متعارف است. یک کشوری که مثل ایران، مثلاً کشور بزرگی است، ممکن است برای بعضی از استان ها، تخییر بین دو تا یا سه تا امر قرار بدهند به خاطر آن آب و هوای خاص و امکاناتی که دیگر دارد، در چند تا استان دیگر تخییر بین دو سه تا امر دیگر قرار بدهند به خاطر آب و هوا و خصوصیتی که آنجا دارد. این ها رو ملاحظه می کنند، این این طور نیست که این مثال من و شما بفهمیم این مثال شخصی بود. نه مثال عرفی هم هست، قانونی هم هست.

یعنی می آیند به لحاظ خصوصیات که در اینجا هست، لحاظ می کنند، تخییر سه تا است، در یک جای دیگر خصوصیات دیگر را لحاظ می کنند. فرض کنید می خواهند در مناطق سردسیر بگویند خرما یا فلان، خرما کمیاب و اما در مناطق جنوبی خرما فراوان است، می تواند خرما رو مثلاً جدا تخییر قرار بدهد، دقت کردید؟ این به طور طبیعی در قوانین امر متعارفی هم هست تصادفاً. جاهایی که کشور بزرگی ست، روی مناطق و خصوصیات که آن مناطق دارند، می آید قوانین نصب می کند مناسب با شهر و همان جا. اینجا تخییر بین دو چیز، آنجا.

اینکه تخییر بین دو چیز می شود شرعی ملاکاتشان هم متفاوت است، ملاک واحد ندارد، جامع هم جامع غریب و عرفی است، کاری به جامع نداریم، به ملاک نداریم. این ها نکات خارج از، یعنی نه به خاطر اینکه آمده دیده مواد طبیعی این آب میوه با مواد طبیعی آن آب میوه مثل هم است، نه اصلاً ملاک های خارجی دارد، ملاک یکنواخت نیست در تخییر شرعی این طور نیست که ملاکش یک جور باشد، «الواحد لایصدر و الا من الواحد» ربطی به ما نحن فیه به امور اعتباری ندارد.

پس بنابراین این مطلبی را که آن آقا در مطلب فرمودند، ارجاع به ملاکات دادند، خطاب را ارجاع به ملاک دادند، اصلاً این راه در اصول در قوانین درست نیست، این راه خودش باطل است. ارجاع خطاب به ملاکات درست نیست، نمی خواست که مرحوم نائینی بگوید جامع غریب باشد و جامع بعید باشد، اصلاً خطاب در باب اعتبارات قانونی خطاب را نگاه می کنند. در جایی تخییر عقلی است که نسبتش علی حدّ سواء است، و لذا تخییر عقلی فقط در العلما نیست، الان مثال زدیم برای شما. اگر اکرم به معنای وجوب است، در همه وجوب است، نمی شود بگوییم اکرم در فقها مثلاً وجوب است، در اصولیین استحباب است، نمی شود چنین چیزی گفت. اگر در یکی وجوب بود، یکی استحباب بود، شد تخییر شرعی. می گوید یا واجب است، این ها مستحب است آن.

اگر بنا شد در همه یکنواخت باشد، خطاب در همه یکنواخت باشد، مثلاً هیئت افعال برای وجوب باشد، این می شود تخییر عقلی. اکرام در همه به یکنواخت باشد، می شود تخییر عقلی. علما در همه به یکنواخت باشد، می شود تخییر عقلی. اما اگر بیاید بگوید نه شما مخیر هستید بین فقها و بین اصولیین، ادباء نه، خوب آن نمی شود تخییر، آن می شود تخییر شرعی. یا طولیاً قرار بدهد، ابتداءً فقها، اگر نبودند اصولیین، اگر نبودند مثلاً ادباء، این تخییر این تخییر عقلی نیست. این افراد طولی خطاب، افراد طولی تخییر درست، اصولاً اینکه از نکات مهم در باب عام، این را دقت بکنید، صدق عام بر افراد به نسق واحد است.

این که بگوییم این عام، این فرد را ابتداءً شامل می شود، اگر نبود آن عنوان دیگرشان، این اصلاً خلاف قاعده است، یعنی اصولاً این مطلب درست نیست، بگوییم اولی الامر شامل ابتداءً امام معصوم می شود، امام معصوم نبود شامل فقیه می شود. چون می گویم شنیده بودم، مثلاً یکی در تلویزیون هم صحبت می کند علی ای حال، خود این مطلب خلاف قاعده است، طولیت در خطاب خلاف قاعده است. افراد عرضی هم در خطاب، به معنای اینکه تخییر بین دو عنوان، آن هم خلاف قاعده است. یکی شان وجوب باشد، یکی شان استحباب باشد، با هیئت واحد، این نمی شود.

با هیئت واحد، تخییر شرعی عقلی می شود. با متعلق واحد، اکرام تخییر عقلی می شود. علما تخییر عقلی می شود. پس این مطلبی را که ایشان ارجاع دادند، تخییر شرعی را به تخییر عقلی، ارجاع در حقیقت تحلیل نیست، این تحلیل نکرده. نتوانسته است وجوه تخییر و تفسیر بکند، رفته دنبال

ملاک، ارجاعش داده به ملاک، این ارجاع است. خب در درجه اول خود باید واجباً از نظر قانونی تحلیل بشه، وقتی خطاب می آید به سه چیز سر تعلق می گیرد، این یک قانون دارد، نظام دارد، نظام قانونی دارد، خود این باید تحلیل بشود. نه به ملاکش نگاه بکنیم.

و اینکه مرحوم نائینی فرمودند ملاک باید جامعه غریب و عرفی باشد، این هم دلیل برایش نیست، نه. اصلاً این مطلبی که ایشان فرمودند، مثلاً اشکالاً و جواباً هر دویش مطرح، محل نظر، محل اشکال است. اصولاً این راه رفتن راه درستی نیست. حالا می خواهد جامعه غریب باشد یا جامعه غریب نباشد. آن نکته فنی اش نکته دیگری است. طبق این نکته فنی اینکه ارجاع دادن تخیر شرعی را به تخیر عقلی، انصافاً و لذا مرحوم نائینی آخرش فرمود: «فهو اردئ من الوجهین السابقین» راست است، انصافاً هم «اردئ من الوجهین السابقین».

وجه چهارم را آن وجهی است که خود مرحوم نائینی قدس الله نفسه دارد. بله. من مقداری اش از عبارت می خوانم بعد بحث کنیم. «هو الذی اختاره شیخنا الاستاذ» نمی فهمم این گاه گاهی مرحوم مقرر می گوید که شیخنا الاستاذ این جور فرمودند. خب، تمام کتاب تقریر شیخنا الاستاذ است دیگر. اینکه اختاره، من فکر می کنم شاید نظرش این است که قبول ندارم من، شاید نظرش این باشد. و الا خب کتاب تقریر ایشان است دیگر که شیخنا الاستاذ همه حرف ها شیخنا الاستاذ است. اینکه بعضی ها می گوید «اختاره»، یا می گوید «مال الیه شیخنا الاستاذ»، فکر می کنم جای دیگر هم بود سابقاً خواندم نه اینکه دفعه اول باشد. به ذهن من این جور می آید که شاید خود ایشان اشکال دارد، لذا نسبت به مرحوم نائینی می دهند.

«هو الذی اختاره شیخنا الاستاذ مد ظله و حاصله لا مانع من تعلق ارادة الأمر» مرحوم نائینی قدس الله نفسه چون اولش یک اشکالی در واجب تخیری کردند که اراده تشریعی مثل اراده تکوینی است، این اشکال هم. اراده تکوینی را تعبیر می کنند «ارادة الفاعل»، نمی گویند اراده تکوینی. اراده تشریعی را تعبیر می کنند «ارادة الأمر». یکی «ارادة الأمر» می گویند، یکی «ارادة الفاعل» می گویند. مراد ایشان از «ارادة الفاعل»، اراده تکوینی است؛ مثل اینکه من اراده کنم کتاب بردارم.

عرض کردم، در اراده تکوینی مراد و مراد منه هست. اما در اراده تشریعی مراد منه هم هست. فرق های دیگر هم دارند، اینجا به بعضی هایش اشاره می کند. این تعبیر اراده آمر و فاعل، ماها تعبیر می کنیم. حداقل عرض می کنم مرحوم آقای خوبی می فرمایند فرقی بین اراده تکوین و تشریع نیست. نه، این طور نیست که ایشان بفرمایند.

«لا مانع من تعلق ارادة الأمر» آمر یعنی اراده تشریعی، «بکل واحد من الشیئین أو الأشياء علی وجه البدلیة». روشن شد؟ چه می خواهند بگویند ایشان؟ با این شرحی که من دادم. ایشان هم باز متأسفانه در تحلیل واجب تخیری رفتند روی مبادی جعل، به جای اینکه خود جعل روی خطاب حساب بکنند. آن وجه قبلی رفت روی ملاک، اینجا رفت روی اراده. روشن شد؟

تحلیل، یعنی آن که شما سعی کنید در این مطلب علمی، آن که در ذهن آن عالم گذشته، در ذهن آن قالب گذشته، آن را خوب درک کنید. یعنی ایشان معلوم می شود باز هم نتوانسته خود خطاب را تحلیل بکند، رفته رو مبادی جعل. دقت کردید؟ اینکه می گوید اراده، تارفت روی اراده رفت روی مبادی جعل. اگر گفت ملاک رفت روی مبادی جعل، چون عرض کردم مبادی جعل ملاکات، حب و بغض، اراده و کراهت. ملاکات یعنی می آید مثلاً قانون گذار نگاه می کند ملاکی هست برای اینکه مثلاً من باب مثال این خیابان آسفالت بشود یا نه؟ بعد این باید ملاک این قدر قوی بشود که بخواهد، یعنی مثلاً علاقه داشته باشد، حب و بغضی پیدا بشود. بعد از او بخواهد، بخواهد از مردم یا خود قانون بخواهد با در نظر گرفتن شرایط، اگر مردم منطقه پول ندارند از اینجا میزان به اصطلاح بودجه اش را تعیین بکند، مردم پول دارند به یک نحوی، مثلاً افرادی که اینجا خانه دارند به مقدار مساحت خانه از این ها پول بگیرد، مالیات بگیرد آن که مثلاً ۱۰۰ متر دارد این قدر بده، ۲۰ دقیقه آن طوری. دقت می کنید؟ تعلق اراده است. بعد مرحله بعد خطاب می آید. این خطاب اسمش جعل است، یا اسمش تشریع است، یا اسمش قانون گذاری است، یا به قول ما ایرانی ها تقنین است. قانون گذاری این مرحله است. دقت می کنید؟

الان مرحله ای که ما داریم بحث می کنیم تخییر شرعی است. تخییر شرعی مال مرحله قانون گذاری است، خطاب است. ایشان می رود روی اراده، رفت روی اراده رفت روی مبادی. دقت کردید؟ قبلی رفت روی ملاکات، آن هم مبادی جعل است. در صورتی که تصحیح صحیح اش باید همان مسئله خود خطاب را عنوان بکنیم.

بله، «ارادة الأمر» یعنی اراده تشریعی «بکل واحد من الشئین أو الأشياء علی وجه البدلیه» به عنوان اینکه بدلیت داشته باشد. «و أن یكون کل واحد بدلاً عن الآخر». البته اینجا باید یک «بعنوانه» هم اضافه کنیم که هر کدام بعنوانه بدل باشد، نه به عنوان جامع. مثلاً «عتق» بعنوانه، «اطعام» بعنوانه، این مراد ایشان باید این طور باشد.

«و لا یلزم التعین فی ارادة الأمر» لازم نیست تعیین در اراده امر بان متعلق اراده به بامر معین. این یک فرقی ایشان می خواهد نائینی در اینجا بین اراده تکوینی و تشریع بگذارند. چون در اول بحث تخییر شرعی این را آوردند، ایشان می خواهند بگویند در امر تکوین شرعی این طور، در امر تکوینی در اراده تکوینی به امر مبهم تعلق نمی گیرد، بگوید به «واحد به أحدهما»، «أحدهما» عنوان انتزاعی است، واقعیت ندارد «أحدهما، أحدهما، أحدهما، أحدهما» عنوان انتزاعی است. اراده شما به أحدها تعلق نمی گیرد، یا به «عتق»، یا به «اطعام»، یا به «صوم»، به «أحدها» تعلق نمی گیرد اراده تکوینی. اما اراده تشریعی به «أحدها» تعلق می گیرد، می خواهد ایشان فرق بگذارد این جواب آقای خویی هم است.

اینکه آقای خویی می گویند اراده تکوینی با اراده تشریعی یکی است نه، این ها با همدیگر فرق می کنند. ببینید، «ولا يلزم التعيين في ارادة الأمر»، امر یعنی اراده تکوینی، «تعيين لازم نیست به أن تتعلق ارادته به أمر معين بان تتعلق ارادة الأمر به أحد الشئین بهما» یعنی به عنوان أحد الشئین، «و إن لم يكن تعلق ارادة الفاعل بذلك و إن لم يمكن معذرت می خواهم تعلق ارادة الفاعل بذلك»، ارادة الفاعل یعنی اراده تکوینی. پس یک «ارادة الأمر» ایشان می نویسد، یک «ارادة الفاعل» می نویسد. «ارادة الفاعل» تکوینی است، «ارادة الأمر» تشریعی است.

به نظر من، این تعبیر بهتر بود تا تعبیر اراده آمر، اما در اراده فاعل، مثلاً من یکی از این ها را می خواهم، یکی از این ها معنا ندارد، چون عنوان «أحدهما» واقعیت خارجی ندارد، یا چای می خواهد یا آب می خواهد، یکی از این ها را خودش که می خواهد انجام بده معین می کند، این طور نیست که نا معین باشد.

«و إن لم يمكن تعلق ارادة الفاعل بذلك» یعنی بذلك به عنوان أحدها، اراده تکوینی به أحدها چون أحدها عنوان انتزاعی است، اراده تکوینی تعلق به منشاء انتزاع، نه به خود عنوان انتزاعی. شما عنوان «أحدهما» را از چای و آب درست می کنید، اراده شما که می خواهید بردارید بخورید به یکی اش تعلق می گیرد، به عنوان «أحدهما» تعلق نمی گیرد، چون «أحدهما» وجود خارجی ندارد، این وجود ذهنی صرف است. شما می خواهید یکی را بردارید بخورید اراده تکوینی، یا آب بردارید یا چای بردارید، معین می شود. در اراده تکوینی معنا ندارد که به «أحدهما» به اصطلاح تعلق بگیرد، اما اراده تشریعی می شود.

«و إن لم يمكن تعلق ارادة الفاعل بذلك و لا ملازمات بين الارادتين» تلازمی هم بین ارادتين نیست، «مثلاً لا اشكال في تعلق ارادة الأمر بالکلی»، امر می تواند بیاید کلی بگوید، مثلاً بگوید «اکرم عالماً»، کلی عالم. اما بگوید من می خواهم اتمام یک عالم کلی بکنم، عالم کلی که در خارج وجود ندارد که اتمام بکند. حتماً اگر بخواهد در خارج اتمام بکند یا زید است یا عمرو است یا بکر است، افراد عالم. اما در اراده تشریعی می تواند بگوید اکرم عالماً، در اراده تشریعی می تواند به کلی تعلق بگیرد، اما در اراده تکوینی به کلی تعلق نمی گیرد.

«ارادة الأمر بالکلی، مع ان ارادة الفاعل» باز اراده فاعل آوردند. «ارادة الفاعل» یعنی اراده تکوینی. «مع أن ارادة الفاعل لا يعقل أن تتعلق بالکلی مجرداً عن الخصوصيات الفردية» نمی شود تحقق پیدا کند. «بل حاصل». ظاهراً وقت تمام شد نیست، من نگاه نکردم این ساعت، نور رویش می افتد نمی توانم درست بخوانم. اگر تمام شد فردا تتمه کلام ایشان و بحث دیگر تتمه تمام شد. فردا بقیه بحث ان شاء الله تعالی.